در هواداری از کوهنوردی و ۳ شاهین بلندپرواز

آن ۳، بزرگ بودند و از اهالی امروز...

عباس محمدی: آیدین بزرگی، پویا کیوان و مجتبی جراحی، در هفته آخر تیرماه ۹۲ پس از گشودن «مسیر ایران» بر روی چکاد ۸۰۴۷ متری برودپیک، پرچمی ماندگار از ایران عزیز را برای همیشه در آن کوهستان عظیم برافراشتند و جان جوان خود را آرش‌وار بر سر این آرمان گذاشتند. از نامه پرشوری که آیدین از خود به‌جا گذاشته و در آن، از آرمان‌هایش در ارتباط با صعود از مسیری دشوار و ناشناخته گفته، برمی‌آید که آن سه جوان با سوداهایی فراتر از میل به شهرت یا ارضای تمایل شخصی به کوه زده بودند. آن سه، کوهنوردانی پرکار، طبیعت‌دوستانی شیفته، انسان‌هایی خانواده‌دوست و اجتماعی و جوانانی تحصیلکرده و بافرهنگ بودند. آنان، راه خود را با چشم باز و شعوری بالاتر از متوسط برگزیده بودند و اگر بازمی‌گشتند، گروهی بزرگ به پیشوازشان می‌رفت و مشتاقانه به شنیدن گزارش کارشان و تماشای عکس‌هایشان می‌نشست. صد افسوس که چنین نشد! بدا به حال ما، که چنین سرمایه‌های ارزنده را زود از دست دادیم... اما، خوشا به حال خودشان که به آرزوی بزرگ‌شان دست یافتند و در آرامستانی پرفراز آرام گرفتند.

آن سه جوان، یکی از آرزوهای میلیون‌ها ایرانی را که عاشق کوهستان و کوهپیمایی هستند و دوست دارند که نام کشورشان در میان بلندپروازان پهنه‌های کوهستانی باشد، محقق ساختند. یادشان، چونان چراغی در دل‌مان روشن خواهد ماند و هرگاه که احساس دلتنگی کنیم، با یادآوری خنده‌های جوانانه‌شان و اگر سعادت همراهی‌شان را داشته‌ایم، با یادآوری لحظه‌هایی که همپایشان بوده‌ایم، در گذرگاه خاکی این روزگار آرامشی خواهیم یافت. صد درود بر خانواده‌های آنان که با متانت دریادلانه، با این رویداد سهمگین کنار آمده‌اند و می‌خواهند که خاطره شاداب آن سه شقایق کوهستانی، برای همه ایرانیان و برای همیشه سبز و سرخ بماند. قطره‌های اشکی که چشمان ایشان و ما را گاه خیس می‌کند، طراوتبخش این خاطره‌ها و صفابخش دل‌هامان خواهد بود؛ چقدر خوشبخت بوده‌ایم که آنان را می‌شناختیم...! کوهنوردی هم مانند سوارشدن بر هواپیماست؛ تا هنگامی که اتفاقی نیفتاده، از آن لذت می‌بریم، اما اگر تصادفی روی دهد، «خطرات» آن زبانزد همگان می‌شود. علت، شاید همان نکته باشد که روزنامه‌نگاران با آن آشنایند: خبر خوب، خبر بد است! گیرایی و هیجانی که در خبرهای فاجعه‌بار هست، هیچ‌گاه در خبرهای خوش نیست... شاید به دلیل تراژیک بودن کلیت زندگی!

پیمایش کوه‌ها، از گل‌گشت در دامنه‌ها تا نورد یک‌روزه قله‌های کوتاه، یا رفتن تا چکاد علم‌کوه و دماوند، یا در نوردیدن شیب‌های یخ‌زده و دیواره‌های عمودی، یا پیمودن ستیغ‌های پوشیده از برف در زمستان، یا در دشوارترین صورت آن: رفتن تا بلندای کوه‌های هیمالیا و قراقروم... در مجموع یکی از پرطرفدارترین «گردش – ورزش»های ایرانیان است. میلیون‌ها ایرانی به صورت نامنظم، یا نظم‌یافته در قالب گروه‌های گردشگر و کوه‌پیما، در هر سال دست‌کم دو، سه‌بار به کوه یا کوهپایه می‌روند. میلیون‌ها ایرانی روستایی و عشایر هم کلا زندگی خود را در کوهستان سپری می‌کنند. از این میان، شماری هم کوهنوردی را جدی گرفته‌اند و حتی در شرایط سخت زمستانی و جز آن نیز به کوه می‌زنند، یا پس از چند سال کوهنوردی در کوهستان‌های کشور، هیجان‌خواهی و بلندپروازی‌شان آنان را به کوه‌های بلند جهان می‌کشاند. نه تنها کوه‌های هشت‌هزارمتری، بلکه اگر چکادهای ۱۰هزارمتری هم وجود داشت، حتما انسان‌های با اراده‌ای پیدا می‌شدند که به قصد دست یافتن به آنها، خطر می‌کردند و حتما اگر این انسان‌های جسور، از کوهستان باز می‌گشتند، بسیاری از انسان‌های دیگر به تشویق آنان دست می‌زدند و پای می‌کوبیدند، چنان که بارها و بارها ما و «متولیان» خودخوانده کوهنوردی (که در شرایط حادثه، زبان به نصیحت می‌گشایند) چنین کرده‌ایم!

آیدین بزرگی، پویا کیوان و مجتبی جراحی (نفرات دوم، چهارم و پنجم)

به نظر من، خطرناک‌بودن کوهنوردی را باید در متن این «زندگی – ورزش» پردامنه و با در نظر داشتن شمار بسیار بالای مشغولان به آن دید، نه نسبت به شمار نسبتا کم آدم‌های استثنایی که دست به کارهای بزرگ می‌زنند. در این صورت، درخواهیم یافت که کوهنوردی در مجموع فعالیت خطرناکی نیست و از کارهایی مانند رانندگی حرفه‌ای، آتش‌نشانی، محیط‌بانی و اسب‌سواری کم‌خطرتر است. همچنین باید در نظر داشت که مجموعه فعالیت‌های کوهنوردی، نه تنها از جنبه ورزشی و گردشی و ژرفا و معنایی که به زندگی می‌بخشد، بلکه از نظر ارزش اقتصادی آن نیز نقش پررنگی در تولید ثروت ملی دارد. نیز در این ارتباط، با توجه به جایگاه حیاتی گفتمان زیست‌محیطی در جهان امروز، می‌توان گفت که یکی از کارکردهای مهم کوهنوردی (که باید ارزش اقتصادی بالای آن معادل‌یابی شود) همانا نقش این فعالیت در تعریف جایگاه کوهستان در زیست‌بوم‌های زمین و تاثیر فعالیت‌های مثبت کوهنوردان در حفظ محیط‌زیست است.

پروانه کاظمی: «لیلا» به من اعتماد به نفس داد

خرداد سال ۱۳۹۱ کوهنوردی ایران شاهد خبری بزرگ و شادی‌آور بود. پروانه کاظمی بانوی هیمالیانورد ایرانی توانست اورست و لوتسه اولین و چهارمین قلل بلند جهان را در فاصله‌ای کوتاه از یکدیگر صعود کند. این کار نه‌تنها در میان کوهنوردان ایرانی که برای نخستین‌بار در جهان بود که یک زن می‌توانست آن دو قله دشوار را به‌صورت متوالی و بدون بازگشت به کمپ اصلی صعود کند. خبر این صعود کوتاه بود و در ساعتی با هزاران پیامک به همه‌جا منتشر شد و البته همراه بود با جمله‌ای کوتاه و قاطع که پروانه از سر قله با تلفن ماهواره‌ای خود به همسرش در ایران گفته بود. خبری که اشک را بر چشمان بسیاری از کوهنوردان مستقل ایرانی جاری کرد: «تقدیم به لیلا اسفندیاری که همیشه اولین بود!»

پروانه که هیمالیانوردی حرفه‌ای را از سال ۱۳۸۹ با صعود قله موستاق‌آتا به ارتفاع ۷۵۴۷ متر در کشور چین آغاز کرده است خود از اولین مواجهه‌اش با لیلا چنین می‌گوید: «زمستان سال ۸۷ بود که یک روز جمعه به صعود قله توچال رفته بودم. سرعتی صعود می‌کردم و هنوز ظهر نشده بود که به قله توچال رسیدم. آنجا بود که برای اولین‌بار لیلا را دیدم. از اعضای ستاد پیشگیری سوانح کوهستان بود که از شب قبل در جان‌پناه توچال مستقر شده بودند. من تا به آن روز چیزهای زیادی از او شنیده بودم و در آن لحظه از رویارویی و هم‌صحبتی با این زن نامی کوهنورد، دچار هیجان شده بودم. لیلا زمان‌های صعودم را پرسید و بعد که دید با سرعت زیادی صعود کرده‌ام به من گفت تو که اینقدر توانمندی چرا برای صعودهای هیمالیا تلاشی نمی‌کنی؟!»

پروانه می‌گوید: «من در آن زمان کوهنوردی معمولی بیش نبودم و اصلا در مخیله‌ام صعودهای هیمالیا، نظیر آنچه لیلا انجام داده بود نمی‌گنجید اما این حرف صمیمانه و به‌دور از غرور لیلا، اعتماد به نفسی به من داد که بخواهم به هیمالیانوردی فکر کنم.»

پروانه بهار ۱۳۹۰ قله ۸۱۳۶متری ماناسلو را صعود کرد. پاییز همان سال موفق شد قله دشوار و فنی آماداپلام را در نپال صعود کند و در بهار ۱۳۹۱ به سوی اورست (۸۸۴۸متر) و لوتسه (۸۵۱۶متر) شتافت و به‌عنوان نخستین زن در جهان توانست هردو قله را به صورت متوالی صعود کند. پروانه بهار امسال نیز عازم قله دشوار کانچنچونکا (۸۵۹۲متر) سومین قله بلند جهان در هیمالیای نپال شد و طی تلاشی دشوار توانست تا ۸۲۰۰متری قله صعود کند اما به خاطر بیماری‌ای که در حین صعود به آن دچار شده بود در تصمیمی عاقلانه از ادامه صعود منصرف شد و به پایین بازگشت.

شاید آن روزی که لیلا از میان ما رفت، بسیار دور می‌دیدیم که زنان دیگری بیایند و مستقل به هیمالیا صعود کنند اما توانمندی پروانه در این عرصه بار دیگر این شعار لیلا را در ذهن‌ها زنده کرد که: «زن ایرانی می‌تواند.»

یادداشت

فصل‌ها از روی کوه می‌گذرند

کیومرث بابازاده

به‌راستی که وجودت غنیمتی بود. امید داشتم با اندیشه‌ات، کشتن و نفرت را حتی در یک چارچوب کوچک کمرنگ کنی. نشد! با هم خواندیم، قبول کردیم که «در زندگی زخم‌هایی است که در انزوا روح را...» اما حرفی از عزلت نبود، بود؟ در آن شب سرد بهاری سرچال وقتی کیسه خوابت را غریبانه در گوشه پایین پناهگاه پهن کردی در بیرون و زیر ستاره‌های یخ‌زده، چقدر راجع به انزوا و غریب‌بودن صحبت کردی، فکر نمی‌کردم روز بعد موثر باشی، اما بودی. کتاب جان کراکائور را چندبار خط‌به‌خط با هم خواندیم. پیام‌هایی را که در سر فصل‌هایش بود چقدر تحلیل کردیم. چقدرش را قبول و چه اندازه‌اش را رد کردیم. مگر به این نتیجه نرسیدیم که یک انسان تنها، هیچ فرصتی ندارد و اگر داشته باشد کم است و مخصوصا گیر تو نمی‌آید. انسان تنها حتی انسانی در جمع ولی تنها! فشار روحی سامان تو را به کجا رسانده بود؟ داشتی می‌رفتی که همه‌چیز را سیاه یا سفید ببینی؛ چقدر درباره رنگ‌ها با هم حرف زدیم، این تو بودی که گفتی تا حالا بیشتر از ۲۰۰ نوع رنگ آبی را طیف‌شناسی کرده‌اند، مگر به این نتیجه نرسیدیم که آبی واقعیت و ۲۰۰ حقیقت است. لیلا: آسمان گاشربروم واقعیت بود یا حقیقت؟ اصلا مگر توافق نکردیم که حقیقت را فدای مصلحت نکنیم؟! نتوانستی قهرمان شوی اما می‌توانستی الگویی باشی از داد از بیداد! به تو گفتم باید صبر کنی، گفتم باید صبر کنی، گفتم بفهم که تنهایی، آنقدر گفتم که آخرسر قبول کردی. چرا محصور سحر قله شدی.

چه بگویم لیلا؟ به کی باید گفت؟! ای هوار از بیداد! عباس محمدی گفت: لیلا تو نیز سر بر سنگ نهادی و خسته از کژمداری روزگار، برای همیشه با فریاد و دادخواهی بدرود گفتی. دیگر بی‌مهری کینه‌جویان و غم دوستان ناهمراه آزارت نخواهد داد. برای دوری‌جستن از دام چاله حمایت «بزرگان» و برای مفاخره به استقلال شخصیت، رنج گردآوری کمک‌های دوستان جانی اما بی‌پول را نخواهی کشید! ملال پاسخگویی به پرسش‌های چندباره که «چرا به کوه می‌روی...» و «آن بالا چه می‌جویی؟!» آزارت نخواهد داد. لیلا، زمانی که تو در خوابی فصل‌ها از روی کوه می‌گذرند...

نگاه

برودپیک، توهم مجوز و متولی کوهنوردی

عباس محمدی

در این یادداشت کوشیده‌ام این نکته را بیان کنم که در میان مسوولان فدراسیون کوهنوردی و بسیاری از کوهنوردان و دیگر افراد جامعه، این تصور نادقیق وجود دارد که کوهنوردی کشور دارای یک «متولی» است و صعودها به دو دسته مجاز و غیرمجاز (!) تقسیم می‌شود. واقعیت اما این است که نزدیک به صد درصد مجموع برنامه‌های کوهنوردی کشور به‌دست مردم و سازمان‌های مردم‌نهاد انجام می‌شود و فدراسیون کوهنوردی نقشی در مدیریت این فعالیت‌ها ندارد. بنا بر این، طرح قضیه متولی‌گری و صدور مجوز برای کوهنوردی (در داخل یا بیرون از کشور) اساسا بلاموضوع است. در هیچ کجای همین اساسنامه کنونی فدراسیون‌های ورزشی که پر از ایراد است و بنا به الزام کمیته جهانی المپیک باید تغییر کند تا فدراسیون‌ها صورت غیردولتی یابند، نیامده است که فدراسیون «متولی» ورزش است.

بااین حال، بسیار می‌بینیم و می‌خوانیم که عده‌ای، چه از مسوولان رسمی فدراسیون کوهنوردی و چه از اشخاص بیرون از فدراسیون، می‌گویند این دستگاه «متولی» کوهنوردی کشور است. چند روز پیش هم هادی صابری، دبیر فدراسیون کوهنوردی در ارتباط با حادثه برودپیک گفت: «تیم باشگاه آرش هیچ مجوزی از فدراسیون کوهنوردی به عنوان متولی کوهنوردی کشور نگرفته بود.» اینکه باشگاه یادشده «مجوز» مورد نظر فدراسیون را نگرفته، درست است. اما، طرح موضوع در این موقعیت و به این شکل (که در «بیانیه رسمی» فدراسیون به تاریخ ۳۱ تیر هم تکرار شده) می‌تواند در میان مردم این ذهنیت را پدید آورد که صعود بی«مجوز» یعنی صعود غیرمجاز! از این‌رو، لازم است که درباره هر دو اصطلاح «مجوز» و «متولی» نکته‌هایی را در میان بگذاریم.

در فرهنگ معین، در تعریف متولی آمده است:

۱- کسی که اداره امور موسسه یا کاری را بر عهده گرفته.

۲- آنکه اداره امور بقعه‌ای را بر عهده دارد.

۳- سرپرست املاک موقوفه... . اگر معنای عام نخست را در نظر بگیریم، آیا فدراسیون کوهنوردی، اداره امور کوهنوردی را برعهده دارد؟ پاسخ، «نه» است؛ در شرح هدف‌ها و وظیفه‌های فدراسیون (ماده‌های ۲ و ۳) حداکثر عنوانی که برای این «موسسه» آمده، «بالاترین مرجع ذی‌صلاح در رشته ورزشی» است. روشن است که این مرجع نمی‌تواند مدیر یا سرپرست کار بسیار بزرگ و پردامنه و چندشاخه کوهنوردی باشد؛ به بیان دیگر نمی‌تواند «متولی» این فعالیت باشد. در واقع، برعکس، نزدیک به تمامی فعالیت‌های کوهنوردی کشور در تمامی تاریخ این رشته، به دست گروه‌ها و باشگاه‌های پرشمار و بی‌کمترین سرپرستی یا نظارت یا مدیریت از سوی فدراسیون انجام شده و می‌شود. این وضع، هم برای گروه‌ها و باشگاه‌ها خوب است و هم برای فدراسیون؛ زیرا آن سازمان‌ها را درگیر سرپرستی‌های دست‌وپاگیر دولتی نمی‌کند و از سوی دیگر از بارگذاری روی فدراسیون جلوگیری می‌کند. همچنین در هیچ کجای اساسنامه، صدور مجوز برای فعالیت ورزشی در خارج از کشور جزو وظیفه‌های فدراسیون قلمداد نشده و هیچ‌کجا هم باشگاه‌ها و سازمان‌های ورزشی دیگر، به این کار ملزم نشده‌اند. اگر انجام فعالیت ورزشی (در اینجا: کوهنوردی) منوط به گرفتن مجوز از فدراسیون شود، مانند آن است که جنگل‌پیمایی یا پیاده‌روی در کنار دریا یا تماشای آثار تاریخی در خارج از کشور را منوط به گرفتن مجوز از وزارت ارشاد کنیم!

واقعیت این است که یک نفر دارنده گذرنامه معتبر، برای رفتن به کشورهای دیگر و بازدید از نقاط گوناگون یا رفتن به کوهستان‌ها یا انجام فعالیت‌های ورزشی در خارج از کشور (البته، نه در قالب تیم ملی یا بازی رسمی) هیچ منعی ندارد. عنوان کامل آنچه به اختصار «مجوز» خوانده می‌شود، «مجوز شورای برون‌مرزی» است که نوعی گواهینامه در تایید ملزومات آن برنامه ورزشی برای حمایت دولتی است. حال اگر کسی نخواهد یا نتواند از این حمایت‌ها استفاده کند، برای فعالیت ورزشی آزاد برون‌مرزی، غیرمجاز نیست.

پیشنهاد می‌کنم که عنوان «مجوز» به «گواهینامه» تغییر یابد و فدراسیون (و کوهنوردان) از به کاربردن اصطلاح «متولی» برای آن موسسه خودداری کنند.

ادامه از صفحه ۷

اسفندیاری: اصلا کسی مرا نمی‌شناسد!

تمام رانم خون‌مرده شده بود و من تقریبا فلج شده بودم. اگر کمی آن‌طرف‌تر افتاده بود، توی سرم می‌خورد. یک‌بار دیگر هم زمانی بود که با بارانی از سنگ‌های ریز و درشت مواجه شدیم. چاره‌ای نداشتیم. آنجا بود که فکر کردم این‌بار دیگر حتما می‌میریم اما این یک شانس بزرگ بود که هیچ‌کدام از سنگ‌ها به ما برخورد نکرد. بار دیگر هم، از زور خستگی طوری روی زمین نشستم که چیزی حدود صدمتر سقوط کردم. خیلی وحشتناک بود اما توانستم خودم را نگه دارم.»

لیلایی که با سختی به جایی که می‌خواسته رسیده، می‌تواند الگوی خوبی برای عده‌ای باشد، اما من قهرمانی برای کشورم نشدم.

مردن در کوه را ترجیح می‌دهم

من دوست دارم در کوه یا در غار بمیرم. برای خودش ابهتی دارد. من به جایگاه سامان (همنورد لیلا که در نانگاپاربات جانش را از دست داد) غبطه می‌خورم. چون فکر می‌کنم سامان کجا مرد و من معلوم نیست کجا بمیرم. اصلا از مردن نمی‌ترسم. می‌دانستم که ۱۰درصد احتمال صعود هست اما من خودم را روی قله می‌دیدم و از صعودم مطمئن بودم. اگر دفتر خاطرات من را بخوانید این را می‌بینید. من واقعا موفق شدم. با اینکه هیچ حامی‌ای نداشتم و هیچ‌کس نبود که از من حمایت کند و به درددل‌های من گوش کند. آن موقع‌ها که خسته از کوه می‌آمدم، هیچ‌کس نبود که من را تروتازه کند یا یک شامی بگذارد جلویم. من خیلی سخت به جایی که هستم رسیدم اما جایگاه من در اجتماع مشخص نشد. این لیلایی که با این سختی به جایی که می‌خواسته رسیده، می‌تواند الگوی خوبی برای عده‌ای باشد - به هر حال آدم‌های مثل من کم نیستند که دوست دارند خودشان باشند و آزاد زندگی کنند - اما من قهرمانی برای کشورم نشدم. اصلا کسی من را نمی‌شناسد.

من دوست دارم در کوه یا در غار بمیرم. برای خودش ابهتی دارد. من به جایگاه سامان غبطه می‌خورم. چون فکر می‌کنم سامان کجا مرد و من معلوم نیست کجا بمیرم. اصلا از مردن نمی‌ترسم.

مصاحبه‌ای قدیمی اما خواندنی (برگرفته از وب‌سایت شیرزنان - آبان ۱۳۸۷)

بازگویی صعود لیلا به نانگاپاربات دومین کوه دشوار جهان

جدول ۱۷۶۳

افقی:

۱- موجر - پدرمردگان ۲- زن بهشتی - نام حضرت عیسی - نام دلون بازیگر ۳- بت خانه - کشور نیشکر - پیوستن ۴- ایوان - بیرنگ و رو - نا ۵- عدد منفی - رود عراق - آرشیو ۶- شهر ابراهیم- فروغ و پرتو - پستاندار دریایی ۷- پیامبر تورات - جوهر مرد - میوه جاذبه یاب ۸- ادامه‌دهنده - دانه‌ای تلخ مزه از نوع ارزن ۹- خسیس - عریان - از کشورهای آفریقایی ۱۰- گوشه نشین عابد - یار سمرقند - دیهیم ۱۱- دیدنی - ساز سیمی که ۴۶ سیم دارد وبا دست نواخته می‌شود - پیشوند منفی ۱۲- مرتبه - بزرگان - پشتیبان ۱۳- وسیله تزریق آمپول - منسوب به ادب - مناسب ۱۴- زینت رو- پارچه زخم‌بندی - دودل ۱۵- شبیه، نظیر - نمایشنامه‌ای از درک والکوک

عمودی:

۱- کتابی از عماد فقید - خندان لب ۲- ماه فوتبالی - وسنی - استاد کارهای ساختمانی ۳- اجازه داور برای شروع کشتی - نشان - وب سایت ۴- رنجی ندارد - وسیله‌ای برای حمل لوازم یدکی - گیاه کتیرا ۵- همسر حضرت ابراهیم (ع) - نفس‌ها - پول ژاپن ۶- ازالفبای انگلیسی - از سرداران اسکندر - چین و چروک پوست ۷- عبادت - جود و بخشش - فاقد نزاکت ۸- از بازیکنان اسبق و نامدار تیم لیورپول - جنس قوی‌تر - مهره شطرنج - کفن دزد ۹- محبوب من - شاهد - شهری در آلمان ۱۰- خبر گزاری اتریش - استاندار عهد بوق - درون صدف ۱۱- حرف گزینش - سینمای خانگی - خرگوش عرب ۱۲- خار و خاشاک - بخش زیبای گل - شهر ایتالیا ۱۳- از تصمیمی برگشتن - با سور می‌آید - کوچ ۱۴- پلیس حافظ آن است - پسوند مراقبت - همراه ناز ۱۵- القا - به پایان رسیدن

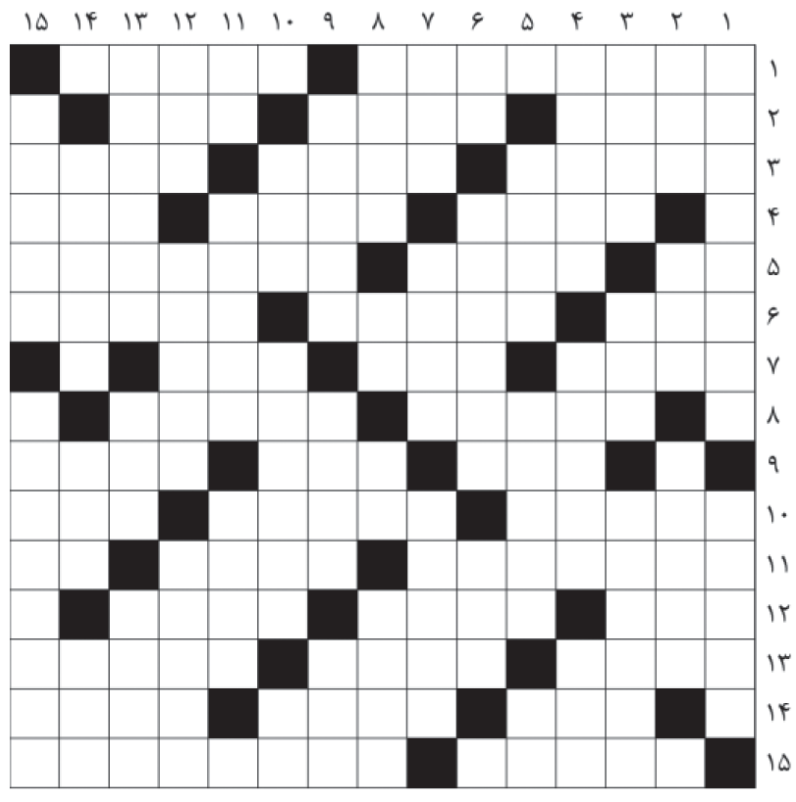

جدول ۱۷۶۲

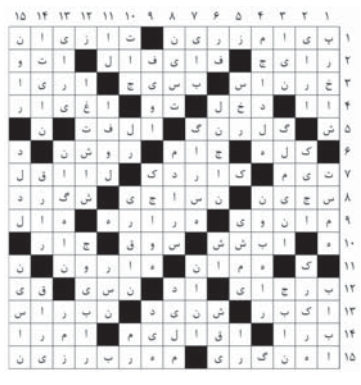

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو سخت ۴۱۵

۳		۶			۹			
۹		۸						۵
۲		۷				۱		
			۳	۴			۵	۶
	۷				۶		۲	
	۶		۹			۴		
	۹		۴				۱	۸
	۸		۷		۲	۳		
			۸					۷

حل سودوکو سخت

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

سودوکو ۷۶۶

	۳					۲	۹	
	۹	۵			۷		۸	
۱		۸			۹		۴	۵
	۷	۱		۳	۲	۸		۴
		۲		۱		۹	۵	۷
		۹			۶		۱	
			۷	۵			۲	
۲			۶	۸				
۶	۵	۷			۱	۴		۸

حل سودوکو ۷۶۵

۶	۴	۱	۲	۳	۵	۷	۸	۹
۲	۵	۹	۶	۷	۸	۴	۳	۱
۷	۳	۸	۴	۹	۱	۶	۵	۲
۳	۲	۵	۷	۸	۴	۱	۹	۶
۹	۱	۴	۵	۲	۶	۸	۷	۳
۸	۷	۶	۳	۱	۹	۵	۲	۴
۵	۹	۳	۱	۴	۷	۲	۶	۸
۴	۶	۲	۸	۵	۳	۹	۱	۷
۱	۸	۷	۹	۶	۲	۳	۴	۵